



قدیس دومینیک ساویو

روز عید : ۶ می

تولد : ۲ آوریل ۱۸۴۲

درگذشت : ۹ مارس ۱۸۵۷

اعلام رسمی سعادت مندی : ۵ مارس سال ۱۹۵۰ توسط پاپ پیوس دوازدهم.

اعلام رسمی قداست : ۱۲ ژوئن سال ۱۹۵۴ توسط پاپ پیوس دوازدهم.

مقدمه

دومینیک ساویو یکی از دانش آموزان قدیس دن بسکو بود. وی به مدرسه دن بسکو داخل شده و آرزوی کشیش شدن داشت که به علت بیماری در سن ۱۴ سالگی، احتمالاً به دلیل بیماری ذات الجنب درگذشت. او به خاطر پرهیزگاری و سرسپردگی اش نسبت به ایمان کاتولیک مورد توجه بود و سرانجام به صورت رسمی قدیس اعلام شد.

دن بسکو بسیار به ساویو احترام می گذاشت و زندگی نامه ای به نام "زندگی دومینیک ساویو" را برای شاگرد جوانش به رشته تحریر درآورد. این کتاب در کنار دیگر گزارشات مربوط به او، عواملی حیاتی در آرمان وی برای تقدس بودند. علی رغم این واقعیت که بسیاری از مردم به این دلیل که او در سنی بسیار پایین، ۱۴ سالگی، درگذشته، قداست را برای وی مد نظر می گرفتند، اما او به خاطر نمایش "پرهیزگاری قهرمانانه" در زندگی روزمره اش، واجد چنین افتخار منحصر به فردی در نظر گرفته شد. ساویو در تاریخ ۱۲ ژوئن سال ۱۹۵۴، توسط پاپ پیوس دوازدهم رسماً به عنوان قدیس اعلام شد و تا زمان اعلام قداست "فرانسیسکو و جاسینتا مارتو" شاهدان پرهیزگار فاطیما در سال ۲۰۱۷، جوانترین قدیس غیر شهید کلیسای کاتولیک بود.

فهرست :

۱. زندگی نامه
۲. دوران طفولیت
 - ۱ : ۲ در مدرسه روستایی
 - ۲ : ۲ نخستین قربانی مقدس
 - ۳ : ۲ در مدرسه شهرستان
 - ۴ : ۲ تحت تعلیم دن بسکو
۳. پیشامدهای قابل توجه در زندگی دومینیک ساویو
۴. درگذشت
۵. زندگی دومینیک ساویو
۶. تکریم و بزرگداشت

چکیده :

دومینیک ساویو در روز دوم آوریل سال ۱۸۴۲ در دهکده ریوا در شمال ایتالیا دیده به جهان گشود. پدر او یک آهنگر و مادرش خیاط بود. وی ۹ برادر و خواهر داشت. خانواده اش فقیر، اما سخت کوش بودند. آنان کاتولیک های مؤمن و متدینی بودند. وقتی دومینیک تنها دو سال سن داشت، خانواده اش به روستای بومی خودشان "کاستیل نوئووی استی" که امروزه "کاستیل نئوو دن بسکو" نام دارد و در نزدیکی محل تولد دن بسکو است، بازگشتند. خود دن بسکو بعدها توسط کلیسا به صورت رسمی قدیس اعلام شد و تأثیر عمده ای بر زندگی دومینیک گذاشت.

دومینیک به عنوان یک کودک کوچک به خداوند و کلیسایش عشق می ورزید. او در عمل، نسبت به ایمان کاتولیکی خود بسیار مؤمن بود. به عنوان مثال، وی پیش از هر وعده غذایی دعای فیض و برکت می خواند و از غذا خوردن با کسانی که این کار را انجام نمی دادند، اجتناب می ورزید. او همیشه بی درنگ دیگران را به دعا تشویق می کرد.

دومینیک همراه با مادرش به طور منظم در کلیسا حضور می یافت و اغلب دیده می شد که در مقابل قربانگاه زانو زده و در حال دعا کردن است. او حتی بیرون از ساختمان کلیسا نیز دعا می کرد. برای دومینیک اهمیتی نداشت که زمین پوشیده از برف یا گل باشد، او تحت هر شرایطی زانو زده و دعا می کرد.

دومینیک خیلی زود به عنوان دانش آموزی استثنایی شناخته شد که سخت درس می خواند و در مدرسه عملکرد خوبی داشت. وی خدمتکار محراب شد. او همچنین هر روز در آیین سپاسگزاری شرکت می کرد و مرتباً برای اعتراف می رفت. او نخستین بار در سن هفت سالگی، برای دریافت نخستین قربانی مقدس خود درخواست کرد. در آن زمان این عمل در کلیسای ایتالیا انجام نمی شد. به طور معمول، کودکان نخستین قربانی مقدس خودشان را در سن دوازده سالگی دریافت می کردند.

کشیش دومینیک چنان تحت تأثیر هوش وی در مورد تقوا، ایمان و عشقش به خداوند قرار گرفت که برای او استثناء قائل شد. دومینیک گفته است که روز دریافت نخستین قربانی مقدس او، شادترین روز زندگی اش بوده است.

روزی که دومینیک نخستین قربانی مقدس خود را دریافت کرد، برای خودش چهار قول مقرر نموده و آنها را در یک دفترچه نوشت.

آن قول ها از این قرار بودند:

۱. من اغلب به اعتراف می روم و چنانچه کشیش اعتراف نیوشم اجازه دهد، پی در پی برای دریافت قربانی مقدس خواهم رفت.

۲. قصد دارم تا روزهای یکشنبه و اعیاد را به روشی خاص جشن بگیرم.

۳. دوستان من، عیسی و مریم خواهند بود.

۴. مرگ را به گناه ترجیح خواهیم داد.

دومینیک جوان دبستان را به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیل هر روز پنج کیلومتر را با پای پیاده برای ادامه تحصیل می پیمود. وی این کار سخت و طاقت فرسا را با شادی به انجام می رسانید. یک روز در حالی که در یک روز گرم به مدرسه می رفت، کشاورزی از او پرسید که چرا هنوز خسته نشده است. دومینیک با خوشحالی پاسخ داد: " وقتی برای کارفرمایی کار می کنید که مزد خوبی به شما می دهد، هیچ چیز خسته کننده یا دردناک به نظر نمی رسد".



اگرچه دومینیک جوان بود، اما به وضوح با همسالانش تفاوت داشت. یک روز دو پسر کوره گرمایشی مدرسه را با برف و زباله پر کردند. آن دو پسر به آشوبگری و مزاحمت مشهور بودند، پس احتمالاً در صورت دستگیری با اخراج مواجه می شدند، پس تقصیر خودشان را به گردن دومینیک انداختند. دومینیک نیز این اتهام را رد نکرد و در حضور کلاس مورد سرزنش قرار گرفت. با این حال، روز بعد معلم حقیقت را فهمید. وی از دومینیک پرسید چرا وقتی به خاطر کاری که انجام نداده سرزنش می شود، از خود دفاع نمی کند؟ دومینیک اشاره نمود، از عیسایی تقلید می کند که وقتی ناعادلانه محکوم گشت، ساکت باقی ماند.

معلم دومینیک از وی به خوبی صحبت می کرد و او را مورد توجه دن بسکو قرار داد، دن بسکویی که به مراقبت از صدها پسر که بسیاری از ایشان یتیم و فقیر بودند،

مشهور بود. در اکتبر سال ۱۸۵۴، دومینیک شخصاً همراه با پدرش به دن بسکو معرفی شد.

در آن جلسه دن بسکو قصد داشت که هوش و درک دومینیک را نسبت به ایمان کاتولیک بیازماید. پس نسخه ای از مطالعات کاتولیک که جزوه ای در حیطه دفاعیات بود را به دومینیک داد. وی انتظار داشت که دومینیک روز بعد گزارشی را در مورد آن جزوه ارائه دهد، اما وی تنها ده دقیقه بعد متن را از حفظ بازگو کرد و توضیح کاملی را از معنا و مفهوم آن ارائه داد. این امر، حسن ظن دن بسکو را نسبت به دومینیک تقویت نمود. دومینیک برای کشیش شدن علاقه نشان داد و درخواست نمود تا برای شرکت در دوره اوراتوریو قدیس فرانسیس د سلز به تورین برود. دن بسکو نیز موافقت نمود تا او را با خود ببرد. در آن جلسات اوراتوریو دومینیک مستقیماً تحت نظر دن بسکو مطالعه می کرد. او با جدیت تلاش می نمود و هرگاه چیزی را متوجه نمی شد، همیشه در مورد آن سؤالاتی را می پرسید. وی آن قول هایی که در زمان دریافت نخستین قربانی مقدس خود در دفترچه اش در سن هفت سالگی نوشته بود را تجدید نمود. پس از شش ماه شرکت در اوراتوریو، دومینیک در باب "مسیری به سوی تقدس" یک سخنرانی ارائه کرد. وی در سخنرانی اش به سه نکته برجسته اشاره نمود؛

۱. اراده خدا این است که تمام ما قدیس شویم.

۲. قدیس شدن آسان است.

۳. در آسمان پاداش های عظیمی برای قدیسین موجود است.

به هر حال، تمایل دومینیک برای قدیس شدن برایش دردسر آفرین و دشوار بود. او با تعجب از خود می پرسید چگونه فردی که به اندازه او جوان باشد، می تواند قدیس شود؟ وی در شور و تعصب خود، ریاضت ها، خویشتن داری و توبه و تنبیه های داوطلبانه را امتحان می کرد، به این امید که آن اعمال وی را یاری نمایند تا به عیسی نزدیک تر شود و به وی کمک کنند تا کمتر نگران نیازهای خودش باشد. او حتی تخت خوابش را ناراحت و معذب می ساخت و در زمستان لباس های نازک می پوشید. وقتی دن بسکو این تمرینات را مشاهده نمود، دومینیک را مواخذه کرد. وی توضیح داد که به عنوان یک کودک، کاری که او باید به جای این تمرینات انجام دهد، این است که وقت خودش را به تحصیل اختصاص داده و شاد باشد. او دومینیک را از هر گونه ریاضت جسمانی بیشتر بر حذر داشت. بدین ترتیب، رفتار شاد دومینیک به سرعت بازگشت.

هم زمان با آنکه دومینیک در حال پیشبرد خوشنمایی خود به عنوان یک دانش آموز فوق العاده بود، سلامتی اش شروع به تحلیل رفتن کرد. وی اشتهای خود را از دست داد و دن بسکو نگران شد. پس دومینیک را به نزد پزشک بردند و او توصیه نمود که

دومینیک برای بهبودی به نزد خانواده اش بازگردد. دومینیک تصمیم داشت تا در دوره اوراتوریو بماند، اما دن بسکو اصرار ورزید تا او به خانه برود. همه انتظار بهبودی دومینیک را داشتند، به جز خودش که اصرار می ورزید که در شرف مرگ است. دومینیک پیش از رهسپار گشتنش، مرگ شادمانه را آرزو می کرد و پیش بینی نمود که این آخرین نیایش او خواهد بود.

پس از گذشت چهار روز از بازگشت دومینیک به خانه، وضعیت سلامتی اش وخیم تر شد. پزشک به او دستور داد تا برای استراحت به رختخوابش بازگردد. در طی چهار روز آینده، پیش از آنکه پزشک نسبت به بهبودی دومینیک متقاعد گردد، او ده بار خونریزی کرد.

دومینیک از مرگ قریب الوقوع خود مطمئن بود. وی از والدین اش درخواست نمود تا کشیش کلیسای محلی را بیاورند که بتواند آخرین اعتراف خودش را انجام دهد. آنها وی را ملزم نمودند و دومینیک اعتراف کرده و با روغن مسح بیماران تقدیس شد. او از پدرش درخواست نمود تا برایش دعا کند. سپس به خواب رفت. چند ساعت بعد از خواب بیدار شده و به پدرش گفت :

"خدانگهدار پدر، خدانگهدار.... اوه چه چیزهای شگفت انگیزی می بینم!"

دومینیک به خواب رفت و در عرض چند دقیقه درگذشت. این اتفاق در تاریخ ۹ مارس سال ۱۸۵۷ رخ داد و دومینیک در زمان مرگش تنها ۱۴ سال سن داشت. پدرش برای دن بسکو نامه ای نوشته و این خبر غم انگیز را به اطلاع وی رسانید. دن بسکو به شدت تحت تأثیر دومینیک قرار گرفته و یک زندگی نامه با عنوان "زندگی دومینیک ساویو" را در مورد وی نوشت. این زندگی نامه به سرعت مشهور گشت و در نهایت در مدارس سراسر ایتالیا مطالعه می شد. وقتی مردم دومینیک را شناختند، درخواست کردند تا او را به صورت رسمی قدیس اعلام نمایند. منتقدان نیز دلیل ارائه می دادند که دومینیک برای قدیس شدن بسیار جوان بوده و اشاره کردند که وی شهید نبوده است. با این حال، پاپ پیوس دهم مخالفت نمود و دلیل خود را برای قدیس اعلام نمودن دومینیک بیان کرد.

دومینیک ساویو در سال ۱۹۳۳ توسط پاپ پیوس یازدهم به عنوان ارجمند، در سال ۱۹۵۰ سعادتمند و سپس در سال ۱۹۵۴ توسط پاپ پیوس دوازدهم به صورت رسمی قدیس اعلام شد.



۱. زندگی نامه :

بخش عمده اطلاعات آشکار مربوط به زندگی نامه دومینیک ساویو از زندگی نامه وی که توسط دن بسکو به رشته تحریر در آمده و علاوه بر آن، از اظهاراتی که خانواده و دوستان ساویو نقل کرده اند، به دست آمده است.

۲. دوران طفولیت :

در روز دوم آوریل سال ۱۸۴۲ در روستای ریوا واقع در ۳ کیلومتری شهرستان چبیری در پیه مونت در شمال ایتالیا، از کارلو و بریگیتا ساویو پسری به جهان آمد. در هنگام غسل تعمید نام دومینیکو به او داده شد. نام دومینیکو به معنای "متعلق به خدا" و نام خانوادگی ساویو به معنای "خردمند" است. والدینش در مجموع ۱۰ فرزند داشتند. پدرش آهنگر و مادرش خیاط بود. آنها فقیر، سخت کوش و پرهیزگار بودند. وقتی او ۲ ساله بود، والدینش به محله بومیشان در موریالدو که در حومه کاستیل نوئووی استی قرار داشت بازگشتند، همان جایی که در سال ۱۸۴۱ از آن به ریوا نقل مکان کرده بودند. پدر و مادرش بسیار مراقب بودند تا او را به روش مسیحی تربیت نمایند. دومینیک در سن چهار سالگی می توانست به تنهایی دعا بخواند، او در آن سن گاه و بی گاه "تنها و در حال دعا خواندن" یافت می شد. دن بسکو نوشته است که والدین ساویو بخاطر می آوردند که او چگونه در امور خانه به مادرش کمک می کرده، در زمان بازگشت پدرش به خانه به وی خوش آمد می گفته، بدون اینکه به وی

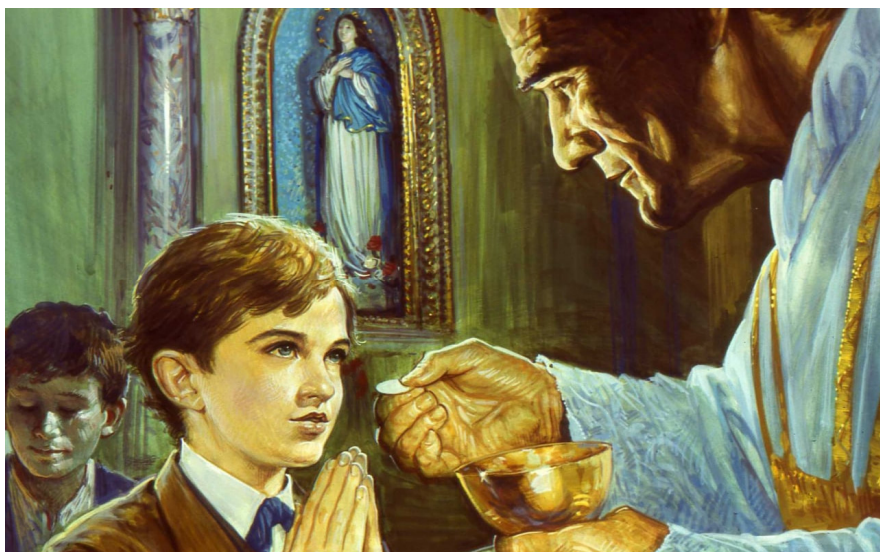
یادآوری نمایند دعا می خوانده، و در هنگام صرف وعده های غذایی همواره دعای فیض و برکت می خوانده است.

۱ : ۲ در مدرسه روستایی :

پدر جوانی زوکا که در زمان ۵ سالگی دومینیک، کشیش موریالدو بود، در بیانیه ای خطاب به دن بسکو خاطر نشان می کند که دومینیک به خاطر رفتارهایش از جمله : حضور منظمش در کلیسا همراه با مادرش و عادتش به زانو زدن خارج از ساختمان کلیسا برای دعا (حتی با وجود گل یا برف) و به کلیسا آمدنش پیش از باز شدن قفل درب در هنگام صبح، مورد توجه اش قرار گرفته است. این کشیش همچنین اشاره می کند که ساویو نه صرفاً به خاطر زیرکی اش، بلکه همچنین بواسطه سخت کوشی خود، پیشرفت خوبی در مدرسه روستایی داشته است. وی برای انجام دادن کاری که باور داشت از نظر اخلاقی اشتباه است، به پسران دیگر ملحق نمی شد و توضیح می داد که چرا عقیده دارد یک عمل خاص اشتباه است.

او در سن ۵ سالگی شیوه خدمت کردن در آیین سپاسگزاری را آموخت و سعی می کرد تا هر روز در این آیین شرکت نماید و همچنین به طور منظم به اعتراف برود. او در سن بسیار پایینی اجازه یافت تا نخستین قربانی مقدس خود را دریافت نماید، دومینیک برای آیین سپاسگزاری احترام زیادی قائل بود.

۲ : ۲ نخستین تناول قربانی مقدس :



در آن زمان، مرسوم بود که کودکان اولین تناول قربانی مقدسشان را در سن دوازده سالگی دریافت نمایند. (پاپ پیوس دهم بعدها این سن را به هفت سالگی تقلیل داد) کشیش محلی پس از تأملات مقدماتی و مشورت های متعاقب با دیگر کشیش ها موافقت نمود که دومینیک نخستین تناول قربانی مقدسش را در سن هفت سالگی دریافت نماید، زیرا او تعلیم و آموزه های دینی را می دانست و تا اندازه ای آیین سپاسگزاری را درک می کرد. او زمان زیادی را برای دعا کردن و مطالعه به جهت آماده سازی صرف می کرد، وی از مادرش برای هر کاری که انجام داده و احتمالاً او را رنجانیده، طلب ببخش می کرد و سپس به کلیسا می رفت. دن بسکو در زندگی نامه ای که در مورد دومینیک ساویو به رشته تحریر در آورده، بخشی را به شرح نخستین تناول قربانی مقدس دومینیک اختصاص می دهد. او می گوید که چندین سال بعد، هر وقت دومینیک از روز دریافت نخستین تناول قربانی مقدس خود صحبت می کرد، با خوشحالی می گفت: "آن روز شادترین و شگفت انگیز ترین روز زندگی ام بود." دن بسکو روایت می کند که دومینیک در روز دریافت نخستین تناول قربانی مقدس خود، به قول هایی متعهد گشت که آنها را در "دفترچه ای" نگاشته و به کزات آنان را می خواند. دن بسکو یکبار داخل دفترچه دومینیک را نگرسته و قول هایی که او داخل آن نوشته را نقل کرد:

تصمیمات من، دومینیک ساویو، در سال ۱۸۴۹، در روز دریافت نخستین تناول قربانی مقدس خود، در سن هفت سالگی:

۱. من غالباً به اعتراف خواهم رفت و چنانچه اعتراف نباشم اجازه دهد، پی در پی به آیین سپاسگزاری خواهم رفت.
۲. قصد دارم تا یکشنبه ها و اعیاد را به روشی ویژه مقدس شمرده و تخصیص دهم.
۳. دوستان من، عیسی و مریم خواهند بود.
۴. مرگ را به گناه ترجیح خواهم داد.

۳: ۲ در مدرسه شهرستان:

برای تحصیلات متوسطه، دومینیک باید به مدرسه دیگری می رفت و تصمیم گرفته شد تا به مدرسه ای شهرستانی در کاستل نُئوو که در فاصله ۵ کیلومتر دورتر از خانه اش قرار داشت برود. (کاستل نُئوو استی، که اکنون کاستل نُئوی دن بسکو نام دارد، محل تولد یکی دیگر از معاصران دن بسکو، ژوزف کافاسو که وی نیز قدیس است، می باشد. او چهار سال بزرگتر از دن بسکو، آموزگار و راهنمای وی بود). در آن زمان دومینیک ۱۰ ساله، هر روز با پای پیاده به مدرسه می رفت و برمی گشت. دن بسکو در کتاب زندگی نامه دومینیک ساویو روایت می کند که چطور یک کشاورز محلی یکبار در یک روز گرم آفتابی از دومینیک پرسیده که آیا از پیاده روی کردن

خسته نشده؟ و این پاسخ را دریافت کرده است : "وقتی برای کارفرمایی کار می کنید که مزد بسیار خوبی به شما می دهد، هیچ چیزی خسته کننده یا دردناک به نظر نمی رسد".



دن بسکو همچنین اشاره می کند که دومینیک از رفتن به شنا با دوستانش امتناع می ورزید، زیرا او در نظر می گرفت که در یک چنین موقعیتی "به آسانی می توان به خدا بی احترامی کرد" او معتقد بود که در موقعیتی قبلی دوستانش رفتاری با او داشته اند که از نظر وی، رفتاری بی ادبانه و مبتذل بوده است.

بسکو در زندگی نامه اش روایت می کند که پدر آلورا سرپرست این مدرسه در مورد دومینیک چنین گفته است : "... از اینرو به درستی می توان گفت که او ساویو (خردمند) بود، نه تنها در نام، بلکه در عمل، یعنی در مطالعاتش، پارسایی، گفت و گو و برخوردش با دیگران، و در تمام کارهایش. ..."

۴ : ۲ تحت تعلیم و راهنمایی دن بسکو :

"دیدار با دن بسکو"

این پدر جوزپه کوئیرو، آموزگار دومینیک در مدرسه بود که روایات زیادی را در مورد وی به دن بسکو ارائه داد و پیشنهاد نمود که بسکو در طول جشن تسبیح مقدس، هنگامی که دانش آموزانش را به موریالدو می برد، با وی دیدار نماید. بدین ترتیب

دومینیک به همراه پدرش، در اولین دوشنبه ماه اکتبر سال ۱۸۵۴ با دن بسکو دیدار کرد. دن بسکو این گفت و گو را با برخی جزئیات روایت می کند. وی اشاره می کند که دومینیک مشتاق بود تا همراه با او به تورین برود و تمایل داشت تا پس از اتمام تحصیلاتش در آن شهر، کشیش بشود. دن بسکو برای آزمودن هوش دومینیک، نسخه ای از مطالعات کاتولیک (جزوه هایی در باب موضوعات دفاعیات کاتولیکی) را به او داده و از وی درخواست می کند تا به دلخواه خودش صفحه ای را قرائت نموده و مفهوم آن را در روز بعد توضیح دهد و سپس با پدر وی مشغول صحبت می شود. ۱۰ دقیقه بعد، او دومینیک را در کنار خودش دید، در حالی که آن صفحه را قرائت می کرد و مفهومش را رضایت مندانه توضیح می داد. این دیدار شروع رابطه آنها بود، نتیجه اش این بود که دن بسکو موافقت کرد تا دومینیک را همراه با خودش به تورین ببرد.

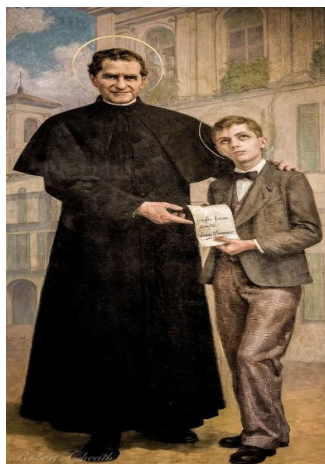


در اورتوریو قدیس فرانسیس د سلز :

دن بسکو روایت می کند که وقتی دومینیک به اورتوریو آمد، فوراً خود را تحت راهنمایی و هدایت وی قرار داد. او همچنین اشاره می کند که دومینیک سرسختانه تلاش می کرد و از قوانین مدرسه پیروی می نمود. وی با خوشحالی به سخنرانی ها و موعظات گوش می سپرد و بدون تردید در مورد نکاتی که برایش واضح نبودند، توضیح می خواست. دن بسکو همچنین خاطر نشان می کند که دومینیک چگونه مطیع آموزگارش بود و همنشینان خود را با دقت انتخاب می کرد.

این اتفاق در سال ۱۸۵۴ رخ داد، وقتی در رم دگمای لقاح مطهر مریم در حال تعریف شدن بود. بدین ترتیب تدارکات برگزاری این جشن در دوره اوراتوریو در حال آماده سازی بود. دن بسکو روایت می کند که دومینیک با راهنمایی و مشاوره کشیش اعتراف نیوش خود، قول های روز دریافت نخستین تناول قربانی مقدسش را در محراب مریم مقدس در اوراتوریو تجدید نمود. دن بسکو می گوید که از این نقطه به بعد نتیجه تلاش های دومینیک برای زندگی در تقدس به قدری آشکار بود که او (دن بسکو) به ثبت رخدادهای گوناگونی که برای ارجاعات آینده اتفاق می افتاد، می پرداخت.

مادر دن بسکو که "ماما مارگاریتا" نام داشت، درباره دومینیک اینگونه به وی متذکر گشته است: "تو پسرهای خوب زیادی داری، اما هیچ کدام از آنها نمی توانند با قلب و روح نیکوی دومینیک ساویو برابری کنند. من اغلب اوقات او را پس از رفتن دیگران، در حال دعا ایستاده در کلیسا می بینم؛ او هر روز از زمین بازی خارج می شود تا با اوکاریستی در کلیسا دیدار نماید. زمانی که او در کلیسا است، مانند فرشته ای است که در بهشت زندگی می کند."



تصمیم برای قدیس شدن :

تقریباً شش ماه پس از پیوستن دومینیک به اوراتوریو، وی این فرصت را داشت تا به یک سخنرانی در مورد تقدس گوش فرا دهد. دن بسکو روایت می کند این سخنرانی سه نکته اصلی داشت که دومینیک را تحت تأثیر قرار داد :

۱. اینکه هرکسی می بایست یک قدیس باشد، اراده خدا این است.
۲. قدیس شدن آسان است.
۳. در بهشت پاداش بزرگی در انتظار کسانی است که تلاش می کنند تا قدیس شوند.

این امر مشوق دومینیک گشت تا تصمیمی آگاهانه برای قدیس شدن را اتخاذ نماید. نتیجه جانبی اش این بود که چون مطمئن نبود چگونه می تواند زندگی مقدسی داشته باشد و در مورد آن نگران بود تا چند روز پس از آن سخنرانی ساکت بود. در مورد این موضوع، دن بسکو با دومینیک صحبت کرد و به او توصیه نمود تا شادی اش را از سر بگیرد، و در زندگی منظم مطالعاتی و تمرینات روحانی اش ثابت قدم بماند و علی الخصوص از بودن در کنار همراهانش در بازی ها و تفریحات غافل نشود. "با آگاهی از اینکه نام کوچکش به معنای "متعلق به خدا" بود، اشتیاق وی برای قدیس شدن تشدید گشت. رشد روحانی دومینیک، تحت هدایت و راهنمایی دن بسکو تکامل یافت. کلیفورد استیونس در زندگی نامه خود در مورد ساویو می گوید: "در شرایطی دیگر، امکان داشت که دومینیک به یک فرد کوچک متکبر و از خود راضی تبدیل شود، اما دن بسکو، "قهرمانی بی تکلف و تقدس عقل سلیم" را به او نشان داد."

در تلاش برای انجام توبه و ریاضات جسمانی:

دومینیک در راستای آرزوی خود برای قدیس شدن در تلاش برای اجرای ریاضات جسمانی بود، از جمله اینکه تخت خوابش را با سنگ های کوچک و تکه های چوب ناراحت ساخته بود، در زمستان با پوششی نازک می خوابید و با آب و نان روزه می گرفت. وقتی مافوق های وی (یعنی دن بسکو، یا کشیش بخش او، یا اعتراف نیوشش) از این موضوع آگاه گشتند، وی را از انجام ریاضت بدنی منع نمودند، چرا که بر روی سلامتی اش تأثیر منفی می گذاشت.

دن بسکو به دومینیک گفت که به عنوان یک بچه مدرسه ای، بهترین توبه و ریاضت برای او این خواهد بود که تمام وظایف اش را در کمال و با فروتنی انجام دهد، و اینکه اطاعت بزرگترین فداکاری است. بدین ترتیب، دومینیک جنبه مهمی از فلسفه زندگی خود را شکل داد که به گفته او از این قرار بود: "من نمی توانم کارهای بزرگی را انجام دهم، اما می خواهم همه چیز برای جلال خدا باشد." دن بسکو خاطر نشان می کند که از آن زمان به بعد دومینیک بر خلاف برخی از دیگر پسران حاضر در اورتوریو، از کیفیت آب یا غذا شکایت نمی کرد، همه رنج ها را با شادی تحمل نموده و کنترل چشم ها و زبانش را تمرین می کرد. ایوجنیو سیریا تحلیلگر سالزین، خاطر نشان می کند که در این زمان ایده های دن بسکو در خصوص چندین اصل پرورشی و روحانی، به دلیل تجربه اش به عنوان یک مربی به خوبی توسعه و پیوند یافته بود و این موجب شد تا در توصیه هایش به ساویو انجام وظایف روزانه را با تقدس مرتبط سازد.

انجمن لقاح مطهر :

تعریف و توضیح دگمای لقاح مطهر مریم، دومینیک را تحت تأثیر قرار داد و او مشتاق بود تا در مدرسه یادگاری ماندگار از این واقعه بسازد. وی حالا احساس می کرد که زمان زیادی برای زندگی کردن برایش باقی نمانده است. او با کمک دوستانش گروهی به نام انجمن لقاح مطهر مریم را تشکیل داد که هدف اصلی آن دریافت حمایت ویژه از مریم در طول زندگی و در زمان مرگ بود. روش هایی که دومینیک به این منظور ارائه داد، از این قرار بودند :

(۱) تکریم مریم و به بار آوردن تکریم مریم در دیگران با روش های مختلف.

(۲) ترویج تناول مکرر تن و خون مسیح.

در روز هشتم ژوئن، او و دوستانش همراه با هم در مقابل محراب مریم در جلسه اوراتوریو قوانینی را که تنظیم کرده بودند، قرائت نمودند. بیست و یک ماده با توسل به مریم و درخواست کمک از او به پایان رسیدند. این بندها به کشیش بخش ارائه شدند و او پس از بررسی و مطالعه دقیق، تحت شرایطی معین موافقت رسمی خود را اعلام نمود. جوزپه بونجوانی، یکی از اعضای این انجمن (که بعدها به مقام کشیشی منصوب گشت) موظف شد تا بعداً این انجمن را که به انجمنی سنتی در مدارس کاتولیک تبدیل گشت، تأسیس نماید.



۳. پیشامدهای قابل توجه در زندگی دومینیک ساویو :

دن بسکو به منظور ارائه تصویری جامع از شخصیت دومینیک برای خواننده، پیشامدهای متعددی از زندگی وی را در زندگی نامه اش ثبت کرده است.

"او مانع نزاعی می گردد"

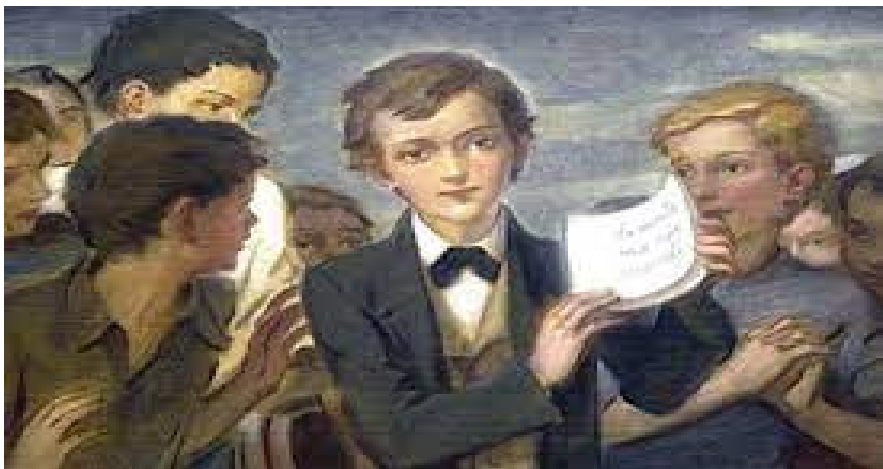
در اوراتوریو، مابین دو نفر از دوستان دومینیک بحث و اختلافی پیش آمد، پس آنان تصمیم گرفتند تا با پرتاب کردن سنگ به سوی هم با یکدیگر مبارزه کنند. از آنجایی که آنها از دومینیک بزرگتر و قوی تر بودند، مداخله و پادرمیانی فیزیکی امکان پذیر نبود. پس او سعی کرد تا آنان را متقاعد نماید، اما نتیجه مثبتی نداشت. بنابراین در روز مبارزه، او به همراه آنها بهجایی که قرار بود مبارزه در آن انجام شود رفت و درست پیش از آنکه آنها بتوانند دعوا را شروع کنند، او در حالی که صلیب خود را نگه می داشت، مابین آن دو ایستاد و از آنان درخواست کرد تا اولین سنگ های خود را به سوی او پرتاب کنند. آن دو پسر شرمنده گشته و از دعوایشان دست کشیدند. سپس دومینیک آنان را متقاعد نمود تا به اعتراف بروند.

حفاظت از چشم ها :

دن بسکو روایت می کند، یک بار پسری که "مجله ای با تصاویر بد و نامناسب" به همراه خود داشت و گروهی از پسران که مجذوب مجله گشته با وی بودند، به نزد دومینیک آمده بودند. وقتی دومینیک متوجه شد، مجله را ربوده، پاره کرده و گفت : "شما به خوبی می دانید که تنها یک نگاه برای لکه دار شدن روحتان کافی است و با این حال برای عیش و نوش چشمانتان به این مجله نگاه می دوزید."

تأثیر و نفوذ دومینیک بر دوستانش :

دن بسکو نقل می کند که دومینیک زمان زیادی را با دوستانش می گذرانید، آنان را در نیایش هایشان تشویق می کرد، آنانی که عادت فحاشی و ناسزاگویی داشتند را از این کار دلسرد نموده و بازمی داشت و در روزهای یکشنبه تعالیم دینی را در مدرسه آموزش می داد. بسکو همچنین نقل می کند که او دوستانش را به استفاده مداوم از راز اعتراف و دریافت مکرر قربانی مقدس تشویق می کرده، وی حتی در طول بازی ها انگیزه و توصیه های روحانی به آنان ارائه می داده است. دن بسکو دو نفر از دوستان دومینیک به نام های کامیلو گایو از تورتونا و جان ماسالیا را از مارموریتو به طور ویژه مورد اشاره قرار می دهد.



سرسپردگی هایی که دومینیک انجام داد :

دن بسکو روایت می کند پیش از آنکه دومینیک به اوراتوریو بیاید، اعتراف می نموده و ماهی یکبار قربانی مقدس را دریافت می کرده است. او پس از شنیدن موعظه ای در باب رازهای کلیسا، کشیشی را به عنوان اعتراف نبوش همیشگی خود انتخاب کرد. نظم و قاعده ای که دومینیک با آن به رازهای مقدس عمل می کرد، افزایش یافت و در پایان آن سال، بنا بر توصیه اعتراف نبوشش، دومینیک هر روز تن و خون خداوند را دریافت می کرد. او هدف خاصی را از شرکت در آیین سپاسگزاری در هر روز هفته مد نظر داشت. دن بسکو اشاره می کند که هر وقت کشیش اجازه می داد، در هنگام برداشتن "توشه راه مریضان" (بدن مسیح که به شخص بیماری که در شرف مرگ است داده می شود) دومینیک مشتاقانه وی را همراهی می کرده و اینکه همچنین او همیشه این عادت را داشت که وقتی کشیشی را در خیابان در حال حمل قربانی مقدس می دیدید زانو می زد، همانطور که در تمام کشورهای کاتولیک این رسم مرسوم بود.

"مشغولیت های ذهنی" :

دن بسکو نقل می کند که گاهی اوقات دومینیک در طول دعا، تجربیات مهیج و پر حرارتی داشته که خود او آنها را این چنین توصیف می کند :

"این از حماقت من است" ؛ حواسم پرت می گردد و رشته دعا از دستم خارج می شود و بعد چنان چیزهای شگفت انگیزی می بینم که ساعتها به اندازه چند دقیقه می گذرند".

یکبار او در هنگام صرف صبحانه غایب بود و کشیش بخش در نهایت او را در نمازخانه یافت، در حالی که بی حرکت ایستاده و به قربانگاه خیره شده بود. دومینیک

نمی دانست که آیین صبح به پایان رسیده است. در موقعیتی دیگر، دن بسکو روایت می کند که دومینیک را در نمازخانه در حالی دیده که با خدا گفت و گو می کرده و پس از آن منتظر می ایستاده، جوری که انگار به پاسخ خدا گوش فرا می داده است.

آگاهی منحصر به فرد :

دن بسکو روایت می کند که چطور یک روز دومینیک به اتاقش آمده و پافشاری می کرده تا او، وی را برای رفتن به مکانی همراهی نماید. وی دن بسکو را از طریق چندین خیابان به خانه ای در یک مجتمع آپارتمانی برده، زنگ درب را به صدا در آورده، و فوراً دور شده است. وقتی درب باز شد، دن بسکو داخل آن خانه، مردی در شرف مرگی را یافت که عاجزانه کشیشی می خواست تا آخرین اعترافش را در نزد وی انجام دهد. بعداً، دن بسکو از دومینیک پرسید که چطور از آن مرد با خبر بوده است. با این حال از آنجایی که این پرسش موجب ناراحتی دومینیک شد، دن بسکو دیگر آن موضوع را مطرح نکرد.

روای انگلستان :

دن بسکو روایت می کند که یکبار دومینیک رؤیایی را که قبلاً داشته بود، برای وی بازگو کرد :

".... یک روز صبح در حالی که پس از قربانی مقدس شکرگزاری می کردم، حواس پرتی بسیار شدیدی مرا فرا گرفت. به نظرم رسید که دشتی بزرگ پر از مردمی را می بینم که پیرامونشان را مه غلیظی فرا گرفته است. آنها مانند افرادی راه می رفتند که گویی راهشان را گم کرده و نمی دانستند که بایستی به کدام سمت بپیچند. شخصی که نزدیک من ایستاده بود گفت : 'اینجا انگلستان است.' در همان دم که می خواستم چند سؤال بپرسم، پاپ پیوس نهم را دیدم، وی درست همان شکلی بود که در تصویر او را دیده بودم. او به جامعه ای مجلل و با شکوه ملبس بود و مشعل آتش روشنی را با دستانش حمل می کرد. در حالی که او به آرامی به سمت تجمع عظیم مردم می رفت، شعله های جهنده مشعل، مه را زوده و مردم در شکوه و جلال خورشید نیمروزی قرار گرفتند. آن شخصی که در کنار من ایستاده بود گفت : 'آن مشعل' ایمان کاتولیک است که انگلستان را روشن می کند."

دومینیک در هنگام آخرین خداحافظی اش از دن بسکو درخواست کرد تا این رؤیا را که در سال ۱۸۵۸ برایش اتفاق افتاده بود، برای پاپ تعریف کند. پاپ احساس کرد که این رؤیا برنامه هایی که او تا آن زمان برای انگلستان در سر داشت را تأیید کرده است.

دوران بارداری مادرش :

در روز دوازدهم سپتامبر سال ۱۸۵۶، دومینیک از دن بسکو اجازه خواست تا به خانه برود، او می گفت که مادرش بیمار است، در صورتی که هیچ تماس و مکاتبه ای از جانب وی دریافت نکرده بود. در آن زمان مادر دومینیک در انتظار به دنیا آمدن فرزند جدیدش بود و درد شدیدی داشت. هنگامی که دومینیک به خانه رسید، مادرش را در آغوش گرفته، بوسید و سپس بازگشت. مادرش احساس نمود که درد رهایش کرده و کاترین خواهر دومینیک به دنیا آمد. زنانی که به مادرش برای به دنیا آوردن بچه کمک می کردند، متوجه شدند که دومینیک ردای بی آستین کوتاه سبزی را به دور گردن مادرش بسته است. خواهرش ترزا بعدها همین ردا را در هنگام درد زایمانش پوشید. او شهادت داد که این ردا در میان چندین زن باردار دیگر دست به دست گشته و بعدها گم شده است.

روای چارلز ساویو از دومینیک پس از مرگ وی :

با رویدادی که پدر او روایت کرد، تکریم و تمجید از دومینیک افزایش یافت :
"من به خاطر از دست دادن پسر در بزرگترین مصیبت بودم و در آرزوی آگاهی یافتن از وضعیت وی در جهان دیگر، از بین می رفتم. خدا محبت کرد و مرا آرام ساخت. حدود یک ماه پس از مرگش در شبی بسیار نا آرام، من او را دیدم، در حالی که سقف اتاق باز شد و دومینیک در میان نوری خیره کننده ظاهر گشت. به قدری هیجان زده بودم که نمی توانستم خودم را کنترل کنم و فریاد زدم : "دومینیک، پسر، آیا تا کنون در بهشت بودی؟" او پاسخ داد : "بله"، "من در آسمان هستم." پس برای برادران و خواهرانت، و پدر و مادرت دعا کن تا ما نیز یک روز در آسمان به تو بپیونددیم." پاسخ وی این بود : "بلی، بلی، من دعا خواهم کرد." سپس او ناپدید گشته و اتاق مانند قبل شد."

۴. درگذشت :

آمادگی برای مرگی مقدس :

تمام شاگردان تحت نظر دن بسکو، هر ماه روز انزوائی به نام "تمرین مرگی آرام بخش" بودند. این تمرین توسط پاپ پیوس نهم، ترویج و پشتیبانی گشته است. بخشی از این تمرین اعتراف و تناول تن و خون مسیح بود، چنان که گویی آنها آخرین کارهایی بودند که باید قبل از مرگشان انجام می دادند. دن بسکو خاطر نشان می کند که دومینیک این تمرین را خالصانه انجام می داد و اینکه یک روز دومینیک گفت، او در میان گروه اولین نفری خواهد بود که می میرد. در طول ماه می قبل از مرگش، بر

شدت ممارست های روحانی وی افزوده گشت. دن بسکو خاطر نشان می کند که او گفت : "بگذارید تا امسال آنچه را که از دستم بر می آید انجام دهم؛ اگر سال بعد اینجا باشم، شما را از برنامه هایم آگاه خواهم ساخت."

از دست رفتن سلامتی دومینیک :

سلامتی دومینیک به طور پیوسته رو به وخامت پیش می رفت، اما او بیشتر وقت خود را با دوستانش می گذرانید، با آنها صحبت می کرد و آنانی را که دچار مشکلاتی می شدند، دلگرم می ساخت. او همچنین هر وقت که همراهانش می پذیرفتند، به درمانگاه مدرسه نیز کمک می کرد.



بنابر توصیه پزشکان، دومینیک به خانه فرستاده شد تا سلامتی اش را بازیابد، اما چند روز بعد بسکو او را در حالی که به اوراتوریو بازگشته بود یافت. دن بسکو علی رغم علاقه اش به دومینیک و تمایلش برای اجازه دادن به وی به منظور ماندن در اوراتوریو، تصمیم گرفت تا به توصیه پزشکان عمل نماید، به خصوص از آنجایی که شدت سرفه های جانفرسای دومینیک افزایش یافته بود، وی برای پدر او نامه ای نوشت و تاریخ عزیمت دومینیک را روز ۱ مارس سال ۱۸۵۷ تعیین کرد. اگرچه دومینیک گفت که می خواهد آخرین روزهایش را در اوراتوریو بگذارند، اما این تصمیم را پذیرفت و عصر پیش از عزیمتش را در کنار دن بسکو سپری نمود، در حالی که در باب مسائل روحانی صحبت می کردند. دن بسکو خاطر نشان می کند که دومینیک در صبح روز عزیمتش به خانه، تمرین مرگی آرام بخش را با اشتیاق فراوان انجام داده و حتی می گفته که این آخرین نیایشش خواهد بود. او با دن بسکو وداع کرده و به عنوان

یادبود از او خواست تا نامش را به لیست افراد موجود در بخشش عمومی که دن بسکو از پاپ دریافت کرده بود اضافه نماید و دن بسکو نیز بی درنگ با درخواست وی موافقت نمود. او سپس با مهربانی و ابراز علاقه فراوان دوستانش را ترک کرد که این باعث تعجب آنان شد، زیرا بسیاری از همراهانش بیماری وی را جدی نمی پنداشتند.

در چهار روز نخست بازگشت دومینیک به خانه، اشتهايش کاهش یافته و سرفه هایش بهبود نیافتند؛ این امر موجب گشت تا اطرافیانش با شتاب او را به نزد پزشکی که قبلاً توصیه نموده بود تا وی در رختخواب استراحت کند، بفرستند. التهاب وی تشخیص داده شد و چنانچه در آن زمان مرسوم بود، پزشک تصمیم گرفت تا عمل حجامت را برای او انجام دهد. پزشک در عرض چهار روز، ده بار بازوی او را برید و اکنون حدس زده می شود که احتمالاً همین امر، مرگ وی را تسریع نموده است. دن بسکو در زندگی نامه اش نقل می کند که دومینیک در طول این عمل درمانی آرام بود. پزشک والدینش را خاطر جمع ساخت که خطر رفع شده و در حال حاضر، تنها بهبودی وی باقی مانده است. با این وجود دومینیک اطمینان داشت که مرگش نزدیک است و درخواست نمود تا اعتراف کرده و قربانی مقدس را دریافت نماید. اگرچه آنان تصور می کردند که این کار غیر ضروری است، اما برای انجام درخواست دومینیک به دنبال کشیش محلی رفتند. آن کشیش اعتراف دومینیک را شنیده و آیین سپاسگزاری را برگزار کرد.

پس از چهار روز، علی رغم اعتقاد پزشک و والدینش مبنی بر اینکه او بهبود خواهد یافت، دومینیک به جهت آماده شدن برای مرگ درخواست نمود تا با روغن مسح بیماران وی را تقدیس نمایند. باز هم، والدینش به منظور راضی کردن وی، با درخواستش موافقت نمودند. در روز ۹ مارس، برکت پایی به وی تعلق گرفت و او دعای اعتراف خود را خواند. دن بسکو نقل می کند که در طی این روزها، او آرام و ساکت بود. در غروب روز ۹ مارس سال ۱۸۵۷، پس از این که کشیش محلی از وی عیادت کرد، از پدرش درخواست نمود تا دعای تمرین مرگی آرامش بخش را از کتاب دعاهايش برای او بخواند. سپس کمی خوابید و پس از آن برای مدت کوتاهی بیدار ماند و با صدای واضحی گفت: "**خدانگهدار پدر، خدانگهدار... آن چیزی که کشیش محلی به من پیشنهاد نمود، چه بود.... انگار به یاد نمی آورم.... اوه، چه چیزهای شگفت انگیزی می بینم....**".

پس از بیان این جملات دومینیک درگذشت، گرچه در ابتدا پدرش تصور می کرد که او خوابیده است. پدر دومینیک در نامه ای به دن بسکو، برای ابلاغ خبر مرگ پسرش نوشت:

با قلبی پر از اندوه این خبر غم انگیز را برای شما ارسال می کنم. دومینیک، پسر عزیزم و فرزند شما در خدا، همانند سوسنی سفید، همانند آلونیز گونزاگا، در روز نهم مارس پس از انجام عالی ترین نیایش و سرسپردگی نسبت به آخرین رازها و دریافت برکات پاپی، روح خویش را به خدا سپرد.

۵. زندگی نامه دومینیک ساویو :

اندکی پس از مرگ دومینیک، دن بسکو زندگی نامه اش را به رشته تحریر در آورد، "زندگی دومینیک ساویو"، که برای اعلام رسمی قداست وی بسیار کمک کننده بود.

۶. تکریم و بزرگداشت :

اگرچه برخی بر این عقیده بودند که دومینیک برای قدیس شدن بسیار جوان بوده است، اما پاپ پیوس دهم اصرار داشت که اینطور نیست و روند اعلام رسمی قداست وی را آغاز کرد. دومینیک ساویو در سال ۱۹۳۳ توسط پاپ پیوس یازدهم به عنوان ارجمند، در سال ۱۹۵۰ توسط پاپ پیوس دوازدهم به عنوان سعادتمند، و در سال ۱۹۵۴ به عنوان قدیس اعلام شد. پاپ پیوس یازدهم او را "کوچک از لحاظ جثه، اما غول پیکری در روح" توصیف می کند.





انتشارات "فارسی کاتولیک.کم"